

# ویکتور هوگو در مکتب رمانتیسم



## چکیده

آنچه در این نوشته‌ی کوتاه مورد تحلیل و بررسی قرار گرفته زمینه‌های تاریخی مکتب رمانتیسم و اصول و پایه‌های این مکتب است. که به‌گونه‌ی مستقیم با طرح این جنبش فکری و هنری، مندرج در کتاب درسی تاریخ ادبیات ایران و جهان (۱)، سال دوم متوسطه مرتبط است.

## کلمات کلیدی

ویکتور هوگو، رمانتیسم، اشباح، رمانس

کلمه‌ی «رمانس» (Romance)، ریشه‌ای لاتینی دارد. این واژه در قرون وسطا به اشکالی از زبان‌های کهن و بومی در اروپا گفته می‌شد که با آنچه در مدارس و مراکز علمی رسمی مورد آموزش قرار می‌گرفت، تفاوت داشت. صفت رمانتیک (Romantic)، نیز، نخستین بار در سال ۱۶۵۰ میلادی، به داستان‌هایی با درون‌مایه‌های خیالی و احساسی اطلاق شد و البته هاله‌ای منفی و همراه با تحقیر و توهین به آن آثار را در خود پنهان داشت.

در نیمه‌ی دوم قرن هجدهم، که تقابل عصر خرد محوری با عصر احساس است، رمانتیک بار معنایی متفاوتی یافت. این تغییر به یک سلسله جریان‌های سیاسی و فکری و اجتماعی علیه کلاسیسیسم انجامید و جنبشی به نام رمانتیسیسم یا رمانتیسم را به وجود آورد. (جعفری جزی، ۱۳۷۸: ۱۱-۱).

مهم‌ترین اصل در مکتب رمانتیسم، اصل «آزادی» است که ویکتور هوگو آن را به این مکتب اهدا کرد. هنرمند از حصار «عقل و منطق» محض آزاد می‌شود و از ذوق و شوق طبیعی خود به خلاقیت‌های تازه دست می‌یابد. (سیدحسین، ۱۳۸۱، ج ۱: ۱۷۹).

ویکتور هوگو (۱۸۰۲-۱۸۸۵م) با رویکردی قابل توجه به رمانتیسیسم توانست تمام منش‌های سیاسی و اجتماعی‌اش را در هنرش جلوه ببخشد و البته هنر او نیز در خدمت آن دو بود. آنچه در مکتب مورد بحث با عنوان توجه به انسان و احساسات او یاد می‌شود، به خوبی در اثر هوگو قابل درک است.

به‌علاوه، او در صدد است با برانگیختگی این عواطف دنیایی آرمانی ایجاد کند: تغییر دادن ناسودمندی به سودمند بودن؛ جای‌گزینی بیداد و ظلم به داد و عدالت و... و بالاخره جای‌گزینی جنگ به عشق (ولک، رنه، ۱۳۷۴، ج ۲، ۳۰۱).

او می‌خواهد با یاری دیگر شاعران و هنرمندان، آرمان شهری را به تمام آبنای بشر اهدا کند. از این رو، در راه خدا هیچ واهمه‌ای از رقبا و حاسدان، چه در عرصه‌ی هنر و چه در حیطه‌ی سیاسی - اجتماعی، به خود راه نمی‌دهد. در واقع وی مروج و مبتکر اندیشه‌ی رمانتیک شناخته شده است. او در میان بزرگان این جنبش فکری به ژرف‌ترین افکار در مورد انسان و انسانیت رسیده است.

به نظر می‌آید که در آثار هوگو، اعم از شعر یا نثر، فلسفه و ادبیات به نوعی در هم آمیخته‌اند. او به اصل آزادی در هنر معتقد است و بنابراین اصل، مسیر تازه‌ای را به روی هنرمندان گشود. او خلاقیت هنرمند و شاعر را با نوعی راه شناخت کلام او

به مخاطب می‌داند (برونل، پیر، ۱۳۷۸: ۹۳) و با روحیه‌ای سرشار از کشف و شهود به بیان خاصی از اعتقاد خویش می‌رسد. او به خداوند اعتقاد دارد و با او به نیایش می‌پردازد. خداوند از نظر وی قادر مطلق است و برای انسان، ناشناخته. او می‌گوید: «کسی وجود دارد، ما در دست او هستیم، می‌دانیم که ما را می‌نگرد، ما را می‌خواند و درباره‌ی ما داوری خواهد کرد (همان: ۷-۸۴). آیزیا برلین، فیلسوف سیاسی و تاریخ‌نگار و اندیشه‌مند قرن بیستم، درباره‌ی این مکتب عقیده دارد: اهمیت رمانتیسم در جنبشی بوده است که این مکتب توانسته با آن زندگی و اندیشه‌ی دنیای غرب را دگرگون کند (برلین، آیزیا، ۱۳۸۵: ۲۰).

در میان دفترهای شعر هوگو، اشعار شرقی (۱۸۲۹) او از اعتبار و آوازه‌ی خاصی برخوردار است. وی در برخی قطعه‌های این دفتر، از بُن مایه‌های غیر اروپایی یا شرقی سود جسته است. یکی از این قطعات اشباح نام دارد. او این شعر را در مرگ دخترکی اسپانیایی، که در اوج شادابی و نشاط و زیبایی کشته شد، سروده است. از این رو، شعر به صورتی کاملاً واضح، برمبنای عاطفه‌ای رمانتیک شکل یافته است و شاعر مستقیم و غیرمستقیم در صدد است خواننده را به قلمروی تأثرهای خاص هدایت کند.

هوگو در این قطعه، عناصر طبیعت را نیز در کنار یادآوری‌های واقعی می‌نشانند. شاعر، زندگی‌های فریبده و پر آرایش مادی را مقابل طبیعت قرار می‌دهد و شاید به شکلی ناخواسته این کل را بر آن دیگری ترجیح می‌دهد:

«دریغ! که آن تیره بخت چه زود از جهان رفت! هم‌چنان که اوفلیا را رودخانه برد؛ او نیز هنگامی که به گل چیدن سرگرم بود، جان سپرد» (هوگو، ۱۳۳۵: ۵۶).

یا: «دریغ! که مرگ دوشیزگان جوان چه بسیار دیده‌ام! تقدیر این است که جان طعمه‌ی مرگ باشد... و آب از دویدن در جوی‌ها خشک شود... آری زندگی این است؛ شام سیاه از پس روز سپید، و در آخر رستاخیزی، دوزخی یا بهشتی... (همان: ۴۹).

هوگو در نوشته‌ای در پاسخ به این پرسش که «واقعاً شاعر کیست؟» می‌نویسد: «شاعر کسی است که با احساسات نیرومندی که دارد، بتواند آن‌ها را گویاتر از دیگران بیان کند.» (زرین‌کوب، ۱۳۷۸، ج ۱: ۸-۷).

در واقع وی، در این باره بازگشت به سرشت انسانی را پیشنهاد می‌کند و شاعر را کسی می‌داند که تمام احساسات خود را بتواند به شکلی کاملاً طبیعی، دور از هرگونه تصنع، به کلمات پیوند بزند و البته به نظر می‌آید خود وی نیز در این راه بسیار توانا عمل کرده است.

گفتنی است که شاعران رمانتیک، عموماً در توجّه به احساسات تا حدی راه افراط پیموده‌اند و گه‌گاه، بسامد واژه‌هایی مانند مرگ، تیره‌بختی و غم در آثارشان چنان گسترده می‌شود که ممکن است خواننده دچار دل‌زدگی شود. در قطعه‌ی مذکور به چنین بسامدهایی زیاد بر می‌خوریم:

(هوگو، ۱۳۳۵: ۵۵). یا: «چه سود! اکنون آن دختر جوان مرده و بی‌جان درون تابوت سربین خفته و طعمه‌ی کرم‌ها، شده است.» (همان: ۵۵). در این میان، هوگو در بیان حسّ شاعرانه، خود نیز گاهی به جانب افراط کشیده می‌شود؛ اما در همان حال عنصر تخیل در اشعار رمانتیک او در پرتو شخصیت بخشی به اشیا یا پدیده‌های غیر انسانی بسیار عمده است:

«در آن حال بر افق اَشْهَب، ماهی بزرگ و پریده رنگ می‌درخشد و قوس قزح، شامگاهان، دامان ابرهای سیمین را به الوان گوناگون می‌آراید» (همان: ۵۵)

در خور یادآوری است، سرآمدان ادبی جهان، یعنی کسانی چون فردوسی، حافظ، مولانا، شکسپیر و بسیاری دیگر، در ایجاد توان میان زبان، بیان و حسّ شاعرانه بسیار مهارت داشته‌اند. هوگو نیز بی‌تردید، از جمله‌ی بزرگان ادبی جهان است؛ اما عده‌ای از صاحب‌نظران ادبی عقیده دارند که وی گاه در به وجود آوردن توازن میان لفظ و معنا در زبان فرانسوی از تعادل اندکی دور شده است: (زرین‌کوب، ۱۳۷۸، ج ۱: ۸-۷).

«گل‌های بی‌دوامی ناشکفته پژمردند. مرغان زیبایی در آشیانه به گرداب، مرگ فرو شدند و کبوترانی که آسمان به این جهان فرستاده بود!...» (هوگو، ۱۳۳۵: ۵۰).

با این همه، وسعت تخیل او نیز گاه مرزهای ذهنی را به سوی نوعی دریافت ماوراء الطبیعی و باورهای عارفانه و دینی و حتی دل‌سپاری به قضا و قدر (تقدیر گرایی) می‌کشاند. نکته‌ی اخیر، به ویژه، هنگامی که سخن از مرگ و نیستی به میان می‌آید، برجستگی خاصی دارد:

«او تقدیر این است که آب از دویدن در جوی‌ها خشک شود، برق بجهد و یک لحظه بیش‌تر برنتابد» (همان: ۴۹).

این موضوع در شعر سنتی ایران، به ویژه در رباعی‌های حکیم عمر خیّام نیشابوری، اندیشه‌مند و شاعر فلسفی قرن ششم، همراه با نوعی اندیشه خوش‌باشی و دم‌غنیمت‌شمی پیوند یافته است، آن‌جا که می‌سراید:

برخیز و مخور غم جهان گذران      بنشین و دمی به شادمانی گذران  
در طبع جهان اگر وفايي بودی      نوبت به تو خود نیامدی از دگران

## منابع و مآخذ

۱. برلین، آیزیا، ریشه‌های رمانتیسم، ترجمه‌ی عبدالله کوثری، تهران، نشر ماهی، ج ۱، ۱۳۸۵ • ۲. برونل، پیر (و دیگران)، تاریخ ادبیات فرانسه، ترجمه‌ی ضیاء‌الدین دهشیری، ج ۴، تهران، انتشارات سمت، ج ۱، ۱۳۷۸ • ۳. جعفری جزئی، مسعود، سیر رمانتیسم در اروپا، تهران، نشر مرکز، ج ۱، ۱۳۷۸ • ۴. زرین‌کوب، عبدالحسین، نقد ادبی (جست‌وجو در اصول و روش‌ها و مباحث نقادی با بررسی در تاریخ نقد و نقادان)، ج ۱ و ۲، تهران، انتشارات امیرکبیر، ج ۶، ۱۳۷۸ • ۵. سیدحسینی، رضا، مکتب‌های ادبی، ج ۱، تهران، انتشارات نگاه، ج ۱۲، ۱۳۸۱ • ۶. ولک، رنه، تاریخ نقد جدید، ترجمه‌ی سعید ارباب شیرانی، ج ۲، تهرانی، نشر نیلوفر، ج ۱، ۱۳۷۴ • ۷. هوگو، ویکتور، اشعار، منتخب و ترجمه‌ی نصرالله فلسفی، ج ۱، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۵ •